

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی  
استاد تاریخ دانشگاه تهران

## خانقاه ، پدیده ای در تاریخ اجتماعی ایران

صحبت من درباره خانقاه است. اما اختصاصاً از جهت خدمات اجتماعی که خانقاه ها کرده اند. چون می دانید که راجع به خانقاه مطلب زیاد نوشته شده کتاب هم بسیار هست. خانقاه پدیده ای است عظیم که هزاران سال در مملکت ما بوده و پیش از اسلام هم بوده است. ما تحقیق داریم که حکمت خسروانی که باقی مانده است در واقع فلسفه عرفانی پیش از اسلام است. بعد از اسلام هم که خانقاه بسیار است من شنیده ام در هم این جا هم دایر شده است. منتها من این پدیده را از یک نقطه نظر خیلی ظریف در تاریخ بررسی کرده ام. چه این خانقاه ها جز خلاف تصور و بر خلاف آنچه که ما قبلاً فکر می کرده ایم ، جایی نیست که تعدادی صوفی بروند آنجا بنشینند و تخته پوستی بیاندازند و شعری بخوانند و کله ای بچرانند و بعد بلند شوند و بروند. این ها وظایف دیگری در تاریخ انجام داده اند که من به آن ها اشاره ای خواهم کرد.

آغاز کلام را از یکی از متن های بسیار زیبای فارسی شاهدبیاورم که می فرماید:

بر سر در خانقاه ابوالحسن خرقانی نقش بود که

هر که در این سرا در آید.

نانش دهید و از ایمانش مپرسید.

چه آن کس که به درگاه باری تعالی به جان لرزد.

البته بر خان بوالحسن به نان لرزد.<sup>۱</sup>

گمان می کنم که هیچ عبارتی به این شیوایی از نظر مردمی تا حالا در هیچ کدام از فرهنگ ها دیده نشده است. این شاید خیلی عام تر باشد از گفته قدیس معروف بندیکتوس (۵۴۳ - ۵۸۰م) که در یکی از طومارهایش دیده اند این عبارت را که همه مهمانانی را که حلقه بر در می کوبند باید چنان گرمی داشت که انگار خود مسیح هستند. او می گوید که دم این دیر اگر کسی آمد و در زد، هر کس که می خواهد باشد، شما فکر کنید که خود مسیح است که آمده و در می زند.

اما اگر یک خورده دقت کنیم گفته بوالحسن خرقانی بیش از این لطافت دارد. چون آنجا دیگر صحبت مسیح نیست. چون اگر بنا باشد کسی مانند مسیح باشد، این خود یک مقدار آدم را

<sup>۱</sup> حماسه کوبر ، باستانی پاریزی، چاپ یکم، ص ۲۴

می کشاند به آن طرف که پذیرایی باید در آن حد بشود. ولی او می گوید که هرکس که آمد نانش دهید و از ایمانش مپرسید. چه آن کس که به درگاه باری تعالی به جان ارزد، البته بر خان ابوالحسن به نان ارزد.

هزار سال پیش، مسافران خسته و مانده کویر که بعد از طی فرسنگ ها راه بی آب و آبادانی به یکی از شهرهای کناره کویر بزرگ ایران، که نیمی از مساحت مملکت را دربر می گیرد، می رسیدند می دانستند که اگر بخواهند می توانند در خانقاهی پناه بگیرند که سه روز از آنان پذیرایی خواهد کرد. و یکی از این خانقاه ها در قریه ای بود در شمال کویر، در نزدیکی بسطام، که شیخ ابوالحسن خرقانی عارف در آن منزل داشت، و این کلام طلایی خدایی بر سر در آن نوشته بود.

این سخن در روزگاری نوشته شده که بعض مردم شهرها، اگر یک شیعه اسماعیلی یا باطنی فاطمی را به دست می آوردند، بدن او را - به روایت ناصر خسرو<sup>۲</sup> - با گزن کفافی ریز ریز می کردند.

### خانقاه چیست؟

خانقاه یک پدیده نادر و بسیار قدیمی در فرهنگ ایرانی، که به نام های زاویه و گوشه ، و انگر و رباط و پیر و امثال آن خوانده شده است. مرکزی است به اصول اعتقادی خاص، که هرگز خارج از مذهب نیست و هیچ کس را هم خارج از مذهب و دین نمی داند.

در خانقاه می شود بیتوته کرد، ولی البته خانقاه کاروانسرا نیست. آنها که به خانقاه می روند، در عین استراحت و توقف در مراسم عارفانه صوفیان نیز شرکت می کنند، و یک نوع تربیت و تهذیب اخلاقی نیز تمرین می کنند.

در خانقاه عبادت هم می شود، ولی البته خانقاه مسجد نیست و در بسیاری از شهرها، مساجد و متولیان مساجد روی خوش به خانقاه ها نشان نمی دهند. بهمین جهت خانقاه معمولاً در دهات و روستاهای اطراف شهرها پا می گیرد، و از همین جاست که گاهی بدان نام زاویه یا گوشه داده می شود.

با همه اینها خبری داریم که آن خرقه که شیخ احمد جام در تربت جام می پوشید و خلق را ارشاد می کرد در گریبان او وصله ای از پیراهن پیامبر (ص) بوده است. معروف است که بایزید بسطامی را هفت بار از شهر بیرون کردند که تو مردی بدی، بایزید در جواب می گفت: "نیکا شهر! که بدش من باشم".<sup>۳</sup>

### بودجه این خانقاه ها از کجا تامین می شده؟

معمولاً از طرف خود مردم، از طرف صوفیان و از طرف وقفیاتی که متصوفه برای این کار

<sup>۲</sup> ناصر خسرو سفر معروف خود را در سال ۴۳۷ / ۱۰۲۵ م آغاز کرده است.

نیاده بودند. علاوه بر آن بسیاری از این صوفیان کار می کردند و درآمد خود را در خانقاه صرف می کردند. تنها یک خانقاه شیخ عبیداله احرار در ماورالنهر یک کتاب ششصد صفحه ای شامل اسناد و اموال و املاک آن خانقاه است. که اخیرا روس ها چاپ کرده اند و جامی شاعر قرن نهم هجری [پانزدهم میلادی] در حق همین خانقاه گوید:

هزارش مزرعه در زیر کشت است که زاد رفتن راه بهشت است

با این همه مشایخ خانقاه خود در کمال قناعت و ریاضت زندگی می کردند. وقتی ملک ارغون نیشابور را غارت کرد و گوسفندان خلق را بردند، شیخ احمد جام در تربت جام تا هفت سال گوشت نخورد.<sup>۳</sup> فهرست موقوفات شیخ صفی الدین اردبیلی خودش یک کتاب کوچک است. تقریبا همه فرقه های تصوف و خانقاه های امروزی ایران، خود را به شاه نعمت الله ولی پیوند زده اند که در زمان تیمور زندگی میکرد.<sup>۴</sup> و این جمله طلایی از اوست که می گوید: هرکس که تمام اولیا او را رد کنند، من او را قبول ندارم و فراخور قابلیتش تکمیل و تربیت کنم.<sup>۵</sup> حرف حرف خیلی مهمی است سخن بسیار سنگینی است. حالا ممکن است از عهده بر نیاید، ولی ببینید که گفتن این هم چقدر سعه صدر می خواهد، چقدر وسعت نظر می خواهد.

بقعه شاه نعمت الله ولی در ماهان یکی از ساختمان های ششصد سال پیش است و اطراف آن ۴۴ اطاق دارد که همه برای پذیرایی از زائران ساخته شده است و هرکس می رفت آنجا سه روز منزل می کرد. و از موقوفات شاه به او غذا می دادند. ساختمان های مهم این بقعه را احمد شاه دکنی پول از هندوستان فرستاده است که بسازند. منظورم از این بیان نفوذ خانقاه هاست.

در همین کرمان در زمان مرحوم ذوالریاستین شیرازی که شاعری با ذوق هم بود، مردم می آمدند و قبول تصوف می کردند و به خانقاه می رفتند، و خرجه می پوشیدند. که این خود شریطی و مراسمی دارد. شب یک نفر می آید خدمت مرحوم ذوالریاستین که من می خواهم درویش شوم آقای ذوالریاستین هم فوراً می گوید که خیلی خوب پس فردا برو غسل بکن، و تمیز باش، و قدری نبات هم بیاور، و خود را چنین و چنان برای مراسم آماده کن.

معمولاً هم این چنین کار قدری طول می کشد، چه باید بروند و در جلسات شرکت بکنند، و بعد صوفی شوند. ولی در این مورد زود پذیرفته شد. وقتی که مرد بیرون رفت کسی به آقا گفت که این قصابی بد اخلاق است و خوش نام نیست و هزاران گرفتاری برای مردم درست کرده است.

مرد مشرف شد. سه چهار که روز گذشت شب جمعه ای که جلسه داشتند، یکی از مریدان گفت آقا، قصابی که پریروز مشرف شد، دیشب عرق خوردم بازار را قرق کردم دو نفر را هم چاقو زده و زخمی کرده است. ذوالریاستین فوراً بلند شد و دو رکعت نماز شکر گذاشت و

<sup>۳</sup> یعنی عکس العمل منفی در برابر اقدام آن حاکم نشان داد.

<sup>۴</sup> شاه نعمت الله ولی در ۸۳۴ ه / ۱۴۳۶ در ملهان کرمان در گذشته و در همانجا مدفون است.

<sup>۵</sup> رساله مناقب شاه نعمت الله، ژان اوین، ص ۱۱۲.

چاقو زده و زخمی کرده است. ذوالریاستین فوراً بلند شد و دو رکعت نماز شکر گذاشت و سپس به اطرافیان گفت در پیشانی این آدم نوشته بود که در این شب می بایست پانزده آدم بکشد، منتها چون درویش شده بود دوتا را بیشتر زخمی نکرد.

### خانقاه و سلاطین

به علت موقعیت اجتماعی که بعضی از این خانقاه‌ها - در اثر شهرت پیر یا مسایل اجتماعی دیگر- پیدا می کردند و حسن شهرتی داشتند و مردم به آنها روی می آوردند، گاهی بعضی از پادشاهان و فرمانروایان نیز به آنها روی خوش نشان می دادند، و بعضی سری به خانقاه می زدند. چنان که سلطان محمود غزنوی معروف است که از خانقاه شیخ ابوالحسن خرقانی در خرقان بسطام دیداری کرده و گفتگوی دلپذیری با شیخ داشته است.<sup>۶</sup> و سلطان طغرل سلجوقی ملاقاتی با بابا طاهر عریان (برهنه) در همدان کرده بوده.<sup>۷</sup> که در تاریخ خیلی معروف است. و سلطان سنجر سلجوقی به خانقاه زاهد آهویوش سر می زده است.

بسیاری از شاهان و شاهزادگان و سیاسیون که از سیاست سرخورده بودند، در پایان عمر گوشه نشین خانقاه شدند. من درین میان می توانم از مویدالدین ریحان وزیر عصر سلجوقی در کرمان نام ببرم که موی باز کرده و به خانقاه نشست و سلطان جلال الدین خوارزمشاه که بعد از شکست از مغولان، خود را از کردستان به بغداد رسانید و در آنجا به خانقاهی پناه برد و پینه دوزی می کرد، و زندگیش را ادامه می داد.

یکی از مهمترین موارد خدمات اجتماعی خانقاه‌ها کمک و رسیدگی به درماندگان و فراریان، و پناهندگان جنگ‌ها و زخمی‌ها بوده است. وقتی سلطان مسعود غزنوی به قلعه مینه حمله کرد، بعد از چهل روز جنگ پیروز شد.

ماه‌ها پیش از آن زنی از مریدان شیخ ابو سعید ابوالخیر یک خمره روغن نذرخانقاه کرده بود. این رسم است چنان که می گویند در کرمان زنی مرغش از تخم رفته بود، نذر کرد که اولین تخم‌های این مرغ را به خانقاه بدهد، و داد. مقصود این که این جور نذر‌ها داشته اند. زن خمره روغن را برده بود به خانقاه. ابوسعید گفته بود که: نه الان نمی خواهیم ببر، می گویمت کی بیا.

سلطان مسعود مینه را که گرفت وارد شد. چهل تن از سران قوم و آن‌ها که مقاومت کرده بودند به دست آورد، گفت یک دست هر یک از آن‌ها را ببرند. به جرم مقاومت بریده شده بود. شیخ فرستاد تا روغن را آورند، و آن را داغ کردند، و دست مجروحین را در روغن گذاخته می نهادند تا خون بند بیاید و عفونت نکند.<sup>۸</sup>

آیا می توان معالجه ای بهتر از این یافت که از خون ریزی دست جلوگیری کند. آن هم دستی که حاکم ببرد، که خون هم ندارد. به هر صورت این بهترین نوع مداوای آن مجروح بود

<sup>۶</sup> تاریخ بناکتی، ص ۲۲۵

<sup>۷</sup> آستاق هفت سنگ، باستانی پاریزی، ص ۱۵۱ نقل از راجه المصدر.

<sup>۸</sup> نای هفت بند، باستانی پاریزی، ص ۵، به نقل از تاریخ بناکتی.

در آن روزگار. و کار خانقاه شیخ ابوسعید هزار سال پیش از آن روزگاری صورت می گرفت که فلورانس نایتینگل بنای صلیب سرخ جهانی را پایه گذاری کرد.

وقتی در تربت جام قحطی افتاد. شیخ شهاب الدین نبیره شیخ احمد جام فرمود که از اطراف، مریدان غله بیاوردند. بعد غله را به فراخور حال به فقیران داد و در برابر قبض و تمسک گرفت که بعدا بپردازند. سال بعد که قحط برطرف شد، آن تمسکات را خواست و همه را فرمود تا در آب ریختند. از او پرسیدند اگر قرار بود قبض ها در آب ریخته شود چرا آنها را از مردم گرفتید؟ گفت برای این بود که مردم زیاده از حد احتیاج خود نبرند و غله به مردم بیشتری برسد.<sup>۹</sup>

خانقاه احمدیه جام هنوز هم باقی است و مقداری از موقوفات آن در خارج از ایران، یعنی در هرات افغانستان است. این همان خانقاهی است که وقتی همایون شاه هندی از چنگ مخالفان فرار کرده و با گروه کثیری به ایران پناهنده شد، قبل از آن که به دربار شاه طهماسب برسد، مدتی در همین خانقاه از او پذیرایی شد. همایون شاه خود یادگاری بر دیوار این خانقاه نوشته<sup>۱۰</sup>، به صورت شعر، شعری دلیلیز:

ای رحمت تو عذر پذیر همه کس      ظاهر به جناب تو ضمیر همه کس  
درگاه تو هست قبله گاه همه خلق      لطفت به کرشمه دستگیر همه کس

سرگشته بادیه بی سرانجامی، محمد همایون ۱۴ شوال ۹۵۱. که برابر است با ۳۰ دسامبر ۱۵۴۴م<sup>۱۱</sup>.

## هنر در خانقاه

خانقاه نمایشگاه هنری و مرکز هنر نمایی و نمایش و رقص و باله نیست. ولی عبادت خانقاهی با پاره ای از مظاهر هنری همراه است. قطعات عارفانه به آهنگ های دلیلیز خوانده می شود. بعضی مواقع حرکات با دف و نای توأم است و بعضی خانقاه ها که سماع دارند رقص صوفیانه را در کمال مهارت انجام می دهند. که هنوز دنباله اش در خانقاه مولانا در قونیه است. در حوالی شرق کویر خراسان در تربت جام، هنوز مظاهر موسیقی لطیف خانقاهی را می توان شنید، و این اتفاقا از همان مواردی است که از طرف بعضی مجامع روحانی به عنوان نقطه ضعف خانقاه شناخته شده است. اما به هر حال ما می دانیم روزی که تهران توسط مجاهدین مشروطه فتح شد، نخستین گروهی که نمایش با آهنگ و موسیقی بر پا کردند و مساعده برای شهیدای مشروطه جمع کردند، صوفیان خانقاه صفی علیشاهی در منزل ظهیرالدوله بودند، و درویش خان در آن مجلس تار می نواخت و عارف شعر معروف خود را به آواز می خواند:

<sup>۹</sup> شیخ احمد جام، تالیف دکتر علی فاضل

<sup>۱۰</sup> مسجد و نماز خانه خانقاه جام را یک کرمانی به نام استاد مسعود کرمانی ساخته که به مسجد کرمانی معروف است. و شش متر عرض و نه متر طول دارد و تاریخ آن به سال ۷۱۲ / ۱۳۱۲م است. این جمله را از آن جهت درین مقاله نوشتیم که سوگند بلا کرده ام که در هیچ سخنرانی و سمیناری شرکت نکنم مگر اینکه به تقریبی یا به تحقیقی یادی از کرمان پیش آید.

<sup>۱۱</sup> نون جو، باستانی پاریزی، ص ۷۱. نقل از خلاصه التوریح.

به صوفیان خرابات مزده ده امروز که شیخ شهر حریفان ز لبتبار افتاد  
و این ظهیر الدوله خودش یک شاهزاده قاجاری بود.

### خانقاه . پناهگاه

خانقاه یک پناهگاه برای توبه کنندگان و گناهکارانی که پشیمانی حاصل کرده اند، نیز بوده است و در اوضاع و احوالی که هیچ کس و هیچ جا امثال آنان را نمی پذیرفت این در خانقاه بود که به روی آنان باز بود. رابعه عدویه از زنانی است که به اسارت افتاد و بگریخته و بعد به خود فروشی ناچار شد، و به قول شیخ عطار: گروهی گویند در مطربی افتاد.<sup>۱۲</sup>  
این زن بالاخره پشیمان شد، و به دست حسن بصری که از رجال بزرگ صدر اسلام است و سال ها در سیستان منشی عبدالله بن عامر بوده توبه کرد و صومعه گرفت و مدتی آنجا عبادت کرد و به حج رفت. رابعه، همچنان سنت فرانسیس، با حیوانات خو گرفته بود: خیلی از آهوان و نخچیران و بزبان و کوربان گرد او در آمده بودند. چنین است در مورد حور مطربی که فاسق بود و به دست پسر شیخ جام توبه کرد و سرای خود را خانقاه گردانید، و مال خود را بر آن وقف نمود.<sup>۱۳</sup>

خانقاه پناهگاه توبه کنندگان در مورد دیگر هم هست و آن فضیل بن عیاض که ابتدا دزد بود و در حوالی مرو راه کاروان ها را می زد و اطرافیانش همه دزد و راهزن بودند. یک شب که آهنگ قرآن از کاروانی شنید، تحول روحی در او پدید آمد و توبه کرد، و تمام عمر را به جبران مافات پرداخت. او آخر کار به حج رفت و مجاور خانه خدا شد، این کلام عارفانه و شاعرانه از اوست:

*‘نر پیغمبراتم رشک نیست که ایشان را هم صراط و هم قیامت در پیش است.  
نر فرشتگانم رشک نیست که خوف ایشان زیاده از خوف بنی آدم است.  
لکن نر آن کس رشک است که هرگز نر مادر نرزد و نخواهد زاد.’*<sup>۱۴</sup>

### خانقاه پناهگاه جنگ زدگان و قحطی زدگان

وقتی سپاهیان تیمور به یزد حمله بردند و شهر در محاصره قرار گرفت چون آذوقه شهر قریب به اتمام بود و مردم از گرسنگی می مردند، ناچار جمعی را از دروازه های شهر بیرون کردند، و این یکی از پدیده های شگرف در تاریخ ایران است که چند بار تکرار شده است. جنگجویان اقوام پیر و زنان و سالخوردهگان و بچه ها را از دروازه ها بیرون می انداخته اند.  
در اثر محاصره قحطی سختی پدید آمده بود، قریب سی هزار نفر از گرسنگی مردند. آن جمع را که از دروازه بیرون کردند چون پناهگاهی نداشتند، خود را به بندر آباد (بن در آباد) یکی

<sup>۱۲</sup> تذکره الاولیاء، عطار نیشابوری، شرح حال رابعه

<sup>۱۳</sup> روضه الریحین، ص ۶۸

<sup>۱۴</sup> رشک در اینجا به معنی حسرت خوردن است.

از دهات نزدیک به خانقاه حاجی محمود شاه پسر دادا محمد، رساندند. او همه را در خانقاه سراب نو می پذیرفت و سپس آنها را به دهات دور دست می فرستاد، که به صورتی خود را نجات دهند.<sup>۱۵</sup> دهات به ترتیب و به تدریج فریاد رس پناهندگان و دربدران می شد.

وقتی اویس از امرای تیموری به کرمان لشکر کشید (۸۱۹ ه / ۱۴۱۶ م) و شهر بم را محاصره کرد و پیروز شد. قرار شد که مردان را بکشند و زنان را به اسیری برند و خانه ها را ویران کنند و جو بکارند. در اثر قحطی که در بم دست داد، مردم در تنگنا افتادند و جمعی به خانقاه شمس الدین ابراهیم بمی پناه بردند. امیر اویس به شمس الدین احترام داشت. در خانقاه شیخ بلغور پخته با رشته همراه کرده به مردم می دادند، و دیدند بچه ای را که یک من آش داغ از گرسنگی خورد و متوجه دلتی و سوزندگی آن نمی شد.<sup>۱۶</sup>

وقتی جمعی اسیر را سپاهیان همراه می بردند، این شمس الدین شخصا در پی لشکریان راه افتاد و با خواهش و تهدید و دعا و وسایل دیگر جمعی را آزاد کرد و بازگرداند. و گاه بود که طفلان ایشان را خود بر دوش می گرفت و راه می آمد، و بیشتر اسیران زنان و کودکان بودند. در رساله عرفای بم نوشته شده که بودجه این خانقاه هزار من گوشت و هزار من آرد و چهارصد من برنج بوده است و برای حلوا سیصد من شیره و روغن.

روزی که آقا محمدخان قاجار کرمان را محاصره کرد (۱۲۰۹ ه / ۱۷۹۴ م) این شهر بزرگ چهار ماه زمستان در محاصره بود. قحطی روی داد. مردم به پوست و پیشگیل گوسفند و هسته خرما و تراشه نجاری رفع گرسنگی می کردند. قریب ده هزار نفر را از شهر بیرون کردند. این پدیده عجیبی است، که وقتی شهری محاصره می شد، آدم پدرش و مادرش و بچه کوچکش را از شهر بیرون کند، چون این ها دیگر نمی توانند بجنگند. بیرون کند یعنی به دست سپاه دشمن بدهد. مظفر علیشاه کرمانی که جانشین مشتاق علیشاه، همان صوفی که در کرمان سنگسارش کردند، بود و خانقاه او را اداره می کرد. سرپرستی این اخراج شدگان را به عهده گرفت و آنها را به بلوک اقطاع، که حدود بافت است و ۱۵۰ کیلو متر فاصله دارد فرستاد. و بدین طریق جمعی کثیر ازین بیچارگان نجات یافتند.<sup>۱۷</sup>

این رسم و سنت قدیمی هنوز هم کم و بیش ادامه دارد، و ما خبر داریم که فی المثل در مزار سلطان شهید در بیدخت گناباد از دهات کویری خراسان، در همین سالهای جنگ ایران و عراق گروهی کثیر از پناهندگان خوزستانی که در اثر بمباران های شیمیایی عراق به اطراف پراکنده شدند، خود را به بیدخت رساندند و در ساختمان های مقبره و صحن فردوس و صحن کوثر که وابسته به همین خانقاه و مزار است منزل گزیده اند و کم و بیش از طرف پیر خانقاه روزی یک مقدار نان و ظرفی نفت به آنان داده می شد، و هنوز هم جمعی از آنها با قیمانده اند و تا کنون به خوزستان بازنگشته اند.

<sup>۱۵</sup> نای هفت بند، باستانی پارسی، ص ۵۲. نقل از تاریخ جدید یزد، و جامع مفیدی.

<sup>۱۶</sup> رساله مقامات عرفای بم، تصحیح ژان لوین، ص ۱۸۰.

<sup>۱۷</sup> تاریخ کرمان، چاپ سوم، ص ۷۴.

## خانقاه و آزاد کردن اسیران

دیگر از موارد خاص خدمت اجتماعی خانقاه ها آزاد کردن اسیران است که خود می تواند موضوع یک مقاله باشد. این اسیر آزاد کنی از روزگار شیخ ابوسعید ابوالخیر فوت سال ۱۰۴۴ / ۱۰۴۸ م شروع می شود که با یک تعبیر هنرمندانه نیز همراه است. این را در احوال شیخ خوانده ایم که وقتی از بازار برده فروشان نیشابور می گذشت دید دختری ترک چنگ به دست گرفته به آهنگ این ابیات را می خواند:

امروز در این شهر چو من یاری نی / آورده به بازار و خریداری نی  
آن کس که خریدار، بدو رایم نه / و آنکس که بدو رای، خریدارم نی  
شیخ همانجا سجاده بیفکند و بنشست و فرمود تا کنیزک را بیاورند و از برده فروش پرسید:

- به چند می فروشی؟

گفت - یک هزار دینار / یک هزار سکه طلا.

از مریدان [ شیخ ] یکی می گذشت. شیخ آواز داد که هزار دینار از واجبات بدین کنیزک ده<sup>۱۸</sup>.  
قبول کرد و در ساعت برسانید<sup>۱۹</sup>.

و اما مورد مهمتر، ما خبر داریم که وقتی تیمور، بعد از فتح آسیای صغیر / ترکیه و احتمالاً شام / سوریه به طرف سمرقند باز می گشت ( ۸۴۰ ه / ۱۴۰۱ م ) سی هزار اسیر همراهش بود. که این ها همه را می خواست به سمرقند ببرد. البته این ها و بال گردنش هم بودند. کاری هم نمی توانست بکند. برای این که سرباز ها بودند که می خواستند اسیر ها را با خود ببرند. اسیر را غنیمت خود می دانستند. این ها زن بودند. مرد بودند. دختر بودند. پسر بودند. تا جایی که می شد آن ها را دم راه ها می فروختند و آن ها را که نمی شد با خود می بردند.

در راه به خانقاه شیخ صفی الدین اردبیلی ( ۱۲۵۲ تا ۱۳۳۴ م ) رسید. یکی از نولدگان شیخ صفی الدین یعنی شیخ علی سیاهپوش آنجا را انداره می کرد. تیمور رفت و احترامی گذاشت به خانقاه ها احترامی می گذاشتند. برای این که از نظر اجتماعی برای خودشان هم اهمیت داشت. شیخ به او بی لعتنایی کرد. تیمور گفت: چرا؟ من آمده ام اینجا برای دیدار شما راه را کج کرده ام. شیخ گفت این مردمی که به عنوان اسیر داری می بری مریدان منند و دوستان منند و باید آزاد شوند. تیمور البته نپذیرفت ولی گفت هر تعداد که درین خانقاه جای گیرد برای خاطر تو آزاد می شوند. این خانقاه و گنبد الله الله آن هنوز هم در اردبیل وجود دارد.

<sup>۱۸</sup> واجبات، مقصود پول هایی که در راه مذهب از نوع زکوه و خمس و سهم امام و امثال آن می دهند.

<sup>۱۹</sup> نقل از سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر، تصحیح ابرخ افشار، ص ۱۲۶.

معروف است که خانقاه شیخ دو در داشته اسپرانی که وارد می شدند از در دیگر خارج می کردند، بالنتیجه خانقاه همه اسپران را پذیرفت و همه آزاد شدند. تمام طوایف یازده گانه شاملو و افشار و دیگر که بعد ها مرید شاه اسماعیل صفوی شدند، کسانی بودند که اجدادشان آزاد شده های این خانقاه بودند.

این افسانه مقداری از حقیقت را دارد، ولی واقعیت آنست که به هر حال یکی از برنامه های خانقاه ها خریدن و آزاد کردن اسپران بوده است.

کاش در روزگار ما، در جنگ ایران و عراق هم، یکی دو تا از این خانقاه ها در دو کشور بود، که به دلایلی و تمبیداتی می توانست سی چهل هزار اسپر از طرفین آزاد کند. همه جنگ های محلی قرن بیستم گویی احتیاج دارند که چنین خانقاه هایی در مسیر آنها وجود داشته باشد. تنها از بیدخت خبر داریم که از پناهندگان جنگ پذیرایی کرده است.

این را هم بگویم که یکی از صاحبان همان خانقاه ها در هفتصد سال پیش در سمنان و در کویر و بیابان تنها اسپر آزاد کنی را کافی نمی داند. شیخ علاء الدوله بیابانکی سمنانی در گذشته سال ۷۳۶ ه / ۱۳۳۶ م عامل مهم را جلب قلوب و انسان دوستی می داند و می گوید:

صد خانه اگر به طاعت آباد کنی      به زن نبود که خاطری شاد کنی  
گر بنده کنی به لطف آزادی را      بهتر که هزار بنده آزاد کنی

کلام خود را با چند جمله از شیخ ابوالحسن خرقانی، که در اول مقاله از او یاد کردم به پایان ببرم. شیخ در مقام تصوف خود گوید:

”... به جایی رسیدم که فکرته حکمت گردید، و راه راسته شفقت بر خلق گردید.

بر خلق کسی مشفق تر از خود ندیدم. گفتم:

- کاشکی بدل همه خلق من بمرمی تا خلق را مرگ نیابستی دید.

- کاشکی حساب همه خلق با من بگردی تا قیامت را به خلق حساب نیابستی دید.

- کاشکی عقوبت همه خلق مرا کردی، تا ایشان را دوزخ نیابستی دید.”<sup>۲</sup>

کلامی ازین بالاتر و والاتر در انسان دوستی نتوان یافت.

راست گفت آنکه گفت.

عرفا اگر یافتند، خوب یافتند.

و اگر یافتند، خوب یافتند.

<sup>۲</sup> لحوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی، مجتبی مینوی، ص ۲۹

شیخ ابوالحسن خرقانی در روز سه شنبه دهم محرم ۴۲۵ ه / پنجم دسامبر ۱۰۳۳م به هفتاد و سه سالگی در گذشته است.

## پرسش و پاسخ

خیلی ممنون. حالا خواهش می‌کنم اگر پرسشی دارید بفرمایید.

پرسش - استاد بزرگوار. فرقی است بین 'دیر' عربی و 'خانقاه' فارسی؟

پاسخ - در مورد فرق دیر و خانقاه. حالا ما را که نه در دیر راه می‌دهند و نه در خانقاه

نه در دیری گذراندم که زندگی نه در میخانه کابین خمار خام است

لید تفاوتی هست بین دیر و خانقاه. چون در آنجا جنبه‌های مذهبی مسیح رویش اثر می‌گذارد. با همه این‌ها مثل این که دیرها هم در شان به روی مردم باز بوده است. ما می‌دانیم یکی از کسانی که به دیر پناه برد، حدیقه دختر نعمان بن منذر بود. که وقتی خسرو پرویز فرستاد این دختر را بگیرد، و این دختر که به ازدواج با خسرو پرویز رضی نبود، به داخل قباایل عرب فرار کرد. سربازهای خسرو پرویز در تعیینش رفتند، و جنگ ذیقار معروف پدید آمد. سربازهای خسرو پرویز در بیابان نه آب داشتند نه آبادی، و شکست خوردند. در ذیقار ما شکست خوردیم و این اولین شکست ایرانی‌ها از عرب است. طبری می‌نویسد که ترجمه بلع می‌است حدیقه، که به پارسی بوستان باشد. به دیری پناه برد و در پارسایی بمراد. یعنی رفت و تارک دنیا شد و در آنجا مرد. بنا بر این آن هم پناهی بوده برای آن‌ها که عقده زیاد داشتند. گرفتاری زیاد داشتند. مشکلات زیاد داشتند. اما این مسأله قابل تحقیق است.

پرسش - آبادرست است که در فرهنگ صوفیه، بدون آن که از فرقه خاصی اسم ببرم انجاش فرایض دینی بر مرد کامل واجب نیست. و اگر این درست است مرد کامل چه کسی است؟ دوم اینکه آیا این واقعیت دارد که منشأ کلمات کلیدی که صوفیه به کار می‌برند مانند کلمات قلب و گیسو و بعد این‌ها به دلایلی تفسیر و تغییر شکل پیدا کرده‌اند. پاسخ - تا آنجا که من اطلاع دارم از زاهدترین و عابدترین افراد اشخاصی هستند که به خانقاه‌ها می‌روند و می‌نشینند. همیشه عبادت می‌کنند و خیلی هم به همه اصول مواظب هستند. و آن‌ها می‌کنند که آنجوری هستند خود خودشان را به صوفیه می‌بندند. تا آنجایی که من اطلاع دارم یا تحقیق کرده‌ام. در آنجا در مورد فرقه‌های مختلف و گوناگون در واقع یک روحیه سازگاری پیدا می‌شود که صلح کل با همه می‌کنند. به قول مولانا: صلح کل کردیم با کل بشر.

بجای که درباره بعضی کلمه‌هایی که معانی دیگر دارد، آن دیگر بحث خیلی مفصلی است و خیلی هم اصراری ندارم که بچسبانمش به آنجا. نه خیلی آدم خیال باف نباید باشد. ما داریم می‌بینیم صوفی خودش کفالتی می‌کند و پینه دوری می‌کند، شب هم می‌رود خانه پهلوی زن و بچه‌اش. در کتاب‌ها هم همه جا نوشته که باید با مردم بچوشید. کشاورزی کنید، بیکار نباشید. نه صوفیه خیلی جلی تر از این حرف‌ها هستند.

پرسش - در شهری که من زندگی می‌کنم، در ونکوور کانادا، خانقاهی هست. به اسم خانقاه طریقت مقصودی اوبسی. من می‌خواستم ببینم که این خانقاه‌ها با هم تفاوت دارند؟ مثلاً این خانقاه با خانقاه شاه نعمت‌اللهی یا آن‌ها که اسم بردید، با هم تفاوت دارند یا این که یک روش و یک شیوه را پیروی می‌کنند؟

پاسخ - تا آنجا که من اطلاع دارم، در یک اصولی این‌ها با هم سازگاری دارند. موارد کمی هست که اختلافی حاصل می‌شود، و شعبه‌هایی دیگر پیدا می‌شود. اگر یکی بودند که نمی‌شد. از این هم نباید غافل بود که به هر حال، در جایی که اصلی مورد اعتنا قرار بگیرد، عده‌ای هم ممکن است از آن سوء استفاده بکنند. ولی من بیشتر کوشش کردم که پیدا کنم، که آیا در تاریخ اجتماعی ایران مواردی هست که این‌ها به مردم کمکی کرده باشند؟ و آن غلط مشهور را که، این‌ها به خانقاه‌ها می‌روند و چرس می‌کشند و بنگ می‌کشند و کارهای بیخود می‌کنند به کنسری گذاشتند؟ تمام اصولی که شیخ عبیدالله احرار بر آن تأکید دارد بر مبنای کشاورزی و کار و زندگی است. یک لحظه نمی‌گذارد یک مرید بیخود جایی بماند. می‌گوید بلند شو، برو کشاورزی را انجام بده. خرمن را بکش. ده را آب